

Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

An Examination of al-Fārābī and Avicenna's Views on Ontology, Epistemology, and Anthropology and Their Educational Implications

بررسی دیدگاه فارابی و ابن سینا در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

1. Maesoumeh Mohammadi: PhD Student, Department of Educational Sciences, Ar.C., Islamic Azad University, Arak, Iran
2. Mojgan Mohammadi Naeeni*: Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Ar.C., Islamic Azad University, Arak, Iran. (Email: MM.NAEENI@IAU.AC.IR)
3. Faezeh Nateghi: Associate Professor, Department of Educational Sciences, Ar.C., Islamic Azad University, Arak, Iran

۱. معصومه محمدی: دانشجوی دکتری، گروه علوم تربیتی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران
۲. مژگان محمدی نائینی*: استادیار گروه علوم تربیتی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. (پست الکترونیک: MM.NAEENI@IAU.AC.IR)
۳. فائزه ناطقی: دانشیار گروه علوم تربیتی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

Abstract

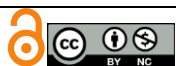
The present study was conducted with the aim of examining al-Fārābī and Avicenna's views on ontology, epistemology, and anthropology, as well as their educational implications. Conclusions and recommendations were presented at the end. The research was qualitative in nature and employed a descriptive, analytical, and comparative approach following George Brady's method. The findings indicate that both philosophers consider existence to be based on a hierarchy of being and an interconnection between the material and intelligible worlds, viewing the intellect and the soul as central to human growth and perfection. In the field of epistemology, al-Fārābī emphasizes the theoretical intellect and its role in understanding the intelligible realm, whereas Avicenna incorporates not only theoretical intellect but also practical intellect and sensory experience into the process of knowledge acquisition. From an anthropological perspective, both stress the importance of self-cultivation, the development of moral virtues, and spiritual elevation; however, clear differences are observed in their explanation of the stages of human perfection and the relationship between reason and desire. The educational implications of these views suggest that education should be founded upon the cultivation of reason, the strengthening of moral virtues, and the guidance of humans toward perfection. The results of this study can serve as a foundation for designing philosophical and ethical educational programs and for enhancing theoretical understanding of humanity and the world within Islamic philosophy.

Keywords: *al-Fārābī, Avicenna, ontology, epistemology, anthropology, education, Islamic philosophy.*

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی دیدگاه فارابی و ابن سینا در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن انجام شد. در پایان نتیجه‌گیری و پیشنهاداتی ارائه شد. نوع پژوهش کیفی بود، که از روش توصیفی، تحلیلی، مقایسه‌ای، جرج بردی استفاده شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو فیلسوف هستی را مبتنی بر سلسله مراتب وجود و ارتباط میان عالم مادی و عالم معقول می‌دانند و جایگاه عقل و روح در انسان را محور رشد و کمال تلقی می‌کنند. در حوزه معرفت‌شناسی، فارابی بیشتر بر عقل نظری و نقش آن در شناخت عالم معقول تأکید دارد، در حالی که ابن سینا علاوه بر عقل نظری، عقل عملی و تجربه حسی را نیز در فرآیند معرفت دخیل می‌داند. از منظر انسان‌شناسی، هر دو به اهمیت تربیت نفس، پرورش فضایل اخلاقی و تعالی روحی انسان تأکید دارند؛ اما در تبیین مراحل کمال انسانی و رابطه عقل و شهوت تفاوت‌هایی آشکار مشاهده می‌شود. دلالت‌های تربیتی این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که آموزش و پرورش باید مبتنی بر پرورش عقل، تقویت فضایل اخلاقی و هدایت انسان به سوی کمال باشد. نتایج این پژوهش می‌تواند مبنای طراحی برنامه‌های تربیتی فلسفی و اخلاقی و ارتقای فهم نظری درباره انسان و جهان در فلسفه اسلامی قرار گیرد.

کلیدواژگان: *فارابی، ابن سینا، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، تربیت، فلسفه اسلامی.*



How to cite: Mohammadi, M., Mohammadi Naeeni, M., & Nateghi, F. (2026). An Examination of al-Fārābī and Avicenna's Views on Ontology, Epistemology, and Anthropology and Their Educational Implications. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(2), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 11 July 2025

Revise Date: 13 October 2025

Accept Date: 20 October 2025

Initial Publish: 26 January 2026

Final Publish: 22 June 2026

شیوه استناددهی: محمدی، معصومه، محمدی نائینی، مژگان، و ناطقی، فائزه. (۱۴۰۵). بررسی دیدگاه فارابی و ابن سینا در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۴(۲)، ۱-۱۹.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۰ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۸ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۶ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

مقدمه

فلسفه اسلامی همواره با تلاش برای درک ماهیت هستی، شناخت منابع معرفت و تحلیل چستی انسان، نقشی بنیادین در شکل‌دهی به اندیشه و تربیت داشته است. در این میان، آثار فارابی و ابن سینا به عنوان دو ستون مهم تفکر فلسفی اسلامی، نمونه‌های برجسته‌ای از تلاش برای تلفیق عقل و دین و ارائه نگرشی منسجم نسبت به جهان و انسان محسوب می‌شوند. فارابی با تأکید بر نظم و هماهنگی هستی و جایگاه عقل به عنوان ابزار شناخت، انسان را موجودی خردورز و اخلاق‌مدار می‌بیند که می‌تواند با پرورش عقل و فضایل اخلاقی به کمال و سعادت دست یابد. ابن سینا نیز در ادامه این مسیر، با ارائه نظریه‌های پیچیده‌تر در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، انسان را موجودی ترکیبی از عقل، نفس و بدن می‌داند و شناخت و کمال انسانی را نتیجه تعامل میان عقل نظری، عقل عملی و تجربه حسی می‌شمارد. بررسی تطبیقی دیدگاه این دو فیلسوف نه تنها امکان فهم عمیق‌تر از مفاهیم فلسفی هستی، معرفت و انسان را فراهم می‌آورد، بلکه دلالت‌های مهمی برای تربیت انسان و طراحی نظام‌های آموزشی و اخلاقی دارد. آموزه‌های فارابی و ابن سینا نشان می‌دهد که تربیت عقل و اخلاق، پرورش فضایل انسانی و هدایت نفس به سوی کمال، از مهم‌ترین اهداف فرآیند آموزشی و تربیتی است و تحقق آن نیازمند تلفیق آموزش نظری، تجربه عملی و تمرین فضایل اخلاقی است. در این راستا، مطالعه و تحلیل دیدگاه‌های این دو فیلسوف می‌تواند مبنایی قوی برای تدوین برنامه‌های تربیتی و اخلاقی ارائه دهد که نه تنها توان فکری و شناختی فرد را ارتقا دهد، بلکه زمینه رشد اخلاقی و معنوی او را نیز فراهم آورد. اهمیت این پژوهش از آن جهت است که با تبیین نحوه نگرش فارابی و ابن سینا به هستی، معرفت و انسان و استخراج دلالت‌های تربیتی آن‌ها، امکان طراحی نظام‌های آموزشی و تربیتی منسجم و جامع فراهم می‌شود که قادر است انسان را در مسیر کمال فردی و اجتماعی هدایت کند و نقشی اساسی در پرورش نسلی آگاه، اخلاق‌مدار و خردورز ایفا نماید. از این منظر، بررسی دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا نه تنها ارزش نظری و

فلسفی دارد، بلکه کاربرد عملی آن در تربیت انسان و شکل‌دهی به نظام آموزشی و اخلاقی جامعه نیز قابل توجه است و می‌تواند راهنمای مناسبی برای پژوهش‌های تربیتی و فلسفی معاصر باشد.

بررسی دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا در حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن از اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این دو فیلسوف نقش محوری در شکل‌دهی به فلسفه اسلامی و اندیشه تربیتی دارند و نگرش‌های آنان نسبت به جهان، انسان و معرفت، پایه‌ای برای فهم عمیق‌تر فلسفه، اخلاق و تربیت محسوب می‌شود. شناخت ساختار هستی و جایگاه انسان در آن، تبیین منابع و روش‌های معرفت، و تحلیل ویژگی‌های انسان و مراحل رشد او، از مسائل بنیادینی است که تأثیر مستقیمی بر آموزش، پرورش و تعالی فردی و اجتماعی دارد. با توجه به اینکه بسیاری از نظام‌های آموزشی و تربیتی معاصر نیازمند بازشناسی اصول فلسفی و تربیتی هستند، تحلیل دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای طراحی برنامه‌های آموزشی و اخلاقی فراهم آورد که هم متکی بر عقل و تجربه و هم مبتنی بر فضایل اخلاقی و رشد معنوی باشد. ضرورت این پژوهش همچنین از آن جهت است که آموزه‌های فلسفی این دو متفکر به عنوان منابع غنی برای تربیت عقل و اخلاق، پرورش فضایل انسانی، و هدایت فرد به سوی کمال مطرح هستند و می‌توانند به حل مسائل تربیتی معاصر کمک کنند. در جامعه‌ای که آموزش و پرورش غالباً به جنبه‌های نظری محدود می‌شود و به پرورش عقل و اخلاق توجه کافی نمی‌شود، بازشناسی و استفاده از دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند در پرورش نسلی آگاه، اخلاق‌مدار و خردورز تأثیرگذار باشد و نقش مؤثری در ارتقای کیفیت زندگی فردی و اجتماعی ایفا کند. علاوه بر این، بررسی تطبیقی دیدگاه‌های این دو فیلسوف امکان شناسایی نقاط اشتراک و افتراق آنان را فراهم می‌آورد و می‌تواند مبنایی برای توسعه نظریه‌ها و مدل‌های تربیتی مبتنی بر فلسفه اسلامی باشد. ضرورت دیگر این تحقیق در ابعاد علمی و پژوهشی است، زیرا تحلیل عمیق هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی فارابی و ابن

سینا، افق‌های تازه‌ای برای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای در فلسفه، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و اخلاق فراهم می‌آورد و می‌تواند مبنایی برای مطالعات کاربردی در طراحی برنامه‌های تربیتی و اخلاقی ارائه دهد. از این رو، انجام این تحقیق نه تنها درک مفاهیم فلسفی بنیادی را تعمیق می‌بخشد، بلکه کاربرد عملی آن در تربیت انسان و طراحی نظام‌های آموزشی و اخلاقی، اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برای توسعه علوم انسانی و تربیتی دارد و می‌تواند راهنمای مناسبی برای سیاست‌گذاری‌های تربیتی و آموزشی در جامعه معاصر باشد.

لذا، هدف پژوهش بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و تحلیل دلالت‌های تربیتی آن‌ها به منظور ارائه بینشی کاربردی در تعلیم و تربیت فلسفی و اخلاقی است. این پژوهش به دنبال این پرسش‌ها نیز هست، که تبیین بر این اساس مسئله اصلی در این تحقیق اینچنین مطرح است که: دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا در زمینه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند و چگونه می‌توان این تفاوت‌ها و اشتراک‌ها را تحلیل کرد؟ دلالت‌های تربیتی و کاربردی آموزه‌های فارابی و ابن سینا در پرورش عقل، اخلاق و فضایل انسانی چیست و چگونه می‌توان از آن‌ها در طراحی نظام‌های آموزشی و تربیتی بهره برد؟

مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش مبتنی بر دیدگاه‌های فلسفی فارابی و ابن سینا در زمینه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است و از آن جهت که این دو فیلسوف، ساختارهای فکری منسجمی درباره جهان و انسان ارائه داده‌اند، می‌توانند پایه‌ای برای تحلیل دلالت‌های تربیتی فراهم کنند. فارابی هستی را سلسله‌مراتبی و منظم می‌داند و تأکید دارد که عقل نخستین منشأ فیض و کمال تمامی موجودات است، بنابراین انسان با پرورش عقل و رعایت فضایل اخلاقی می‌تواند به کمال خود دست یابد. از دیدگاه معرفت‌شناسی، فارابی عقل نظری را ابزار اصلی شناخت می‌داند و فرآیند فهم حقیقت را نتیجه تفکر و تعقل عقلانی تلقی می‌کند و تربیت انسان را مستلزم رشد عقل و تزکیه

نفس می‌داند. ابن سینا نیز هستی را دارای مراتب متعدد می‌داند و علاوه بر عقل نظری، عقل عملی و تجربه حسی را در دستیابی به معرفت به رسمیت می‌شناسد و انسان را موجودی مرکب از عقل، نفس و بدن معرفی می‌کند که برای رسیدن به کمال نیازمند هماهنگی میان این اجزاء و پرورش عقل و فضایل اخلاقی است. مبانی نظری این پژوهش بر این اصل استوار است که انسان موجودی عقلانی و اخلاق‌مدار است و تربیت او باید شامل پرورش عقل، تقویت فضایل اخلاقی و هدایت نفس به سوی کمال باشد، به گونه‌ای که آموزش نظری با تجربه عملی و تمرین اخلاقی همراه شود. تحلیل دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا نشان می‌دهد که رشد عقل و فضایل انسانی نه تنها هدف نهایی تعلیم و تربیت است بلکه ابزار اصلی هدایت انسان به سوی سعادت و تعالی روحی نیز محسوب می‌شود و این آموزه‌ها می‌تواند در طراحی نظام‌های آموزشی و تربیتی کارآمد، جامع و منسجم مورد استفاده قرار گیرد (Pourasiab Dizaj, 2019). از این منظر، مبانی نظری پژوهش، تلفیق مفاهیم هستی، معرفت و انسان با آموزه‌های تربیتی را به عنوان چارچوب اصلی تحلیل ارائه می‌دهد و راهنمای مناسبی برای استخراج اصول و روش‌های عملی در تعلیم و تربیت فلسفی و اخلاقی محسوب می‌شود، به گونه‌ای که فرد در مسیر رشد عقلانی، اخلاقی و معنوی هدایت شده و توانایی تحقق کمال انسانی را پیدا کند.

روش پژوهش

نوع پژوهش کیفی بود، که از روش توصیفی، تحلیلی، مقایسه‌ای، جرج بردی استفاده شد. ابزار گردآوری داده‌ها شامل، کتاب‌ها، رسانه‌ها، فیش برداری، از منابع چاپی و دیجیتال، اسناد و مدارک مربوط به بررسی دیدگاه فارابی و ابن سینا در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن می‌باشد.

محدوده مورد مطالعه

محدوده مورد مطالعه این پژوهش شامل آثار و اندیشه‌های فارابی و ابن سینا در زمینه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است و تحلیل تطبیقی این دیدگاه‌ها با تمرکز بر دلالت‌های تربیتی آن‌ها

انجام می‌شود، به گونه‌ای که بررسی محدود به متون اصلی فلسفی و منابع معتبر ثانویه مرتبط با آموزه‌های تربیتی و فلسفی این دو فیلسوف می‌باشد.

یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فارابی و ابن سینا هر دو هستی را سلسله‌مراتبی و منظم می‌دانند و انسان را موجودی مرکب از عقل و نفس معرفی می‌کنند که برای رسیدن به کمال نیازمند پرورش عقل و فضایل اخلاقی است، اما تفاوت‌های قابل توجهی نیز در دیدگاه‌های آنان مشاهده می‌شود. فارابی هستی را نظامی هماهنگ و مبتنی بر فیض عقل نخستین می‌داند و جایگاه انسان را در مرکز ارتباط میان عقل و نفس تعریف می‌کند و تأکید اصلی او بر پرورش عقل نظری و تعالی فضایل اخلاقی است، در حالی که ابن سینا علاوه بر عقل نظری، عقل عملی و تجربه حسی را نیز در مسیر شناخت به رسمیت می‌شناسد و انسان را موجودی می‌بیند که تعامل میان عقل، نفس و بدن برای رسیدن به کمال ضروری است. در حوزه معرفت‌شناسی، فارابی شناخت حقیقت را نتیجه تعقل و استفاده از عقل نظری می‌داند و فرآیند شناخت را مبتنی بر توانایی عقل در درک امور معقول می‌بیند، در حالی که ابن سینا تجربه حسی را نیز به عنوان پایه‌ای برای حرکت عقل به سوی شناخت واقعی ضروری می‌داند و معتقد است که عقل انسانی با تلفیق تجربه و تفکر قادر به درک حقیقت و حرکت به سوی کمال روحی است. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که هر دو فیلسوف بر اهمیت تربیت انسان و هدایت او به سوی کمال اخلاقی و معنوی تأکید دارند و دلالت‌های تربیتی آموزه‌های آنان شامل ضرورت پرورش عقل، تزکیه نفس، ایجاد تعادل میان عقل و شهوت، و تقویت فضایل اخلاقی و روحی است. این پژوهش نشان می‌دهد که آموزه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند مبنای طراحی برنامه‌های تربیتی فلسفی و اخلاقی باشد که هدف آن ارتقای توان فکری، اخلاقی و معنوی انسان است و تربیت را به گونه‌ای جامع دربرگیرد که هم عقل و هم اخلاق و فضایل انسانی پرورش یابد. از دیدگاه کاربردی، یافته‌ها حاکی است که تلفیق

دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند چارچوبی عملی برای آموزش و پرورش متوازن ارائه دهد و زمینه را برای توسعه نظام‌های آموزشی و تربیتی مؤثر فراهم کند و همچنین پژوهشگران و برنامه‌ریزان تربیتی می‌توانند از این دیدگاه‌ها در طراحی فعالیت‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌های آموزشی بهره ببرند تا انسان در مسیر کمال فردی و اجتماعی هدایت شود. یافته‌ها تأکید دارند که تربیت انسان تنها با آموزش نظری کافی نیست، بلکه تلفیق تجربه عملی، آموزش اخلاقی و پرورش عقل برای دستیابی به کمال ضروری است و استفاده از منابع فلسفی و آموزه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند به تعمیق شناخت انسان از خود و جهان و ارتقای فرآیند تربیتی کمک شایانی نماید.

بحث

مبانی فلسفی عرفان فارابی

فارابی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان اسلامی و بنیان‌گذار نظام فلسفی منسجم در جهان اسلام، مبانی فلسفی عرفان را در چارچوبی گسترده و نظام‌مند مطرح کرده است. او در هستی‌شناسی خود، سلسله مراتب عقول را به عنوان ساختاری وجودی و ارزشی معرفی می‌کند که در آن عقول غیرجسمانی از مرتبه‌ای ناقص‌تر به سوی مرتبه کامل‌تر حرکت می‌کنند تا به عقل اول یا واجب‌الوجود برسند. این سلسله مراتب، حرکت و تکامل موجودات را در مسیر کمال نشان می‌دهد و بر پایه برهان عقلی استوار است که نظم و هدفمندی عالم هستی را اثبات می‌کند (Farabi, 1985).

در این نظام، اصل علیت یا افاضه حاکم است؛ یعنی هر مرتبه از عقل وجود خود را از مرتبه بالاتر می‌گیرد. عقل اول که همان خداوند است، علت وجودی همه عقول و موجودات دیگر است و عقل دوم از عقل اول افاضه می‌شود و به همین ترتیب، هر عقل پایین‌تر از تعقل و ارتباط با عقل بالاتر پدید می‌آید. این زنجیره علی، علاوه بر توضیح نظم هستی، نشان می‌دهد که هر موجودی برای وجود داشتن، نیازمند علتی بیرون از خود است، مگر واجب‌الوجود که وجودش از ذات خودش است (Farabi, 1985). فارابی به وحدت فلسفه باور داشت و تلاش کرد میان آراء افلاطون و ارسطو و همچنین میان فلسفه یونانی

و آموزه‌های اسلامی هماهنگی ایجاد کند. او معتقد بود حقیقت فلسفی واحد است و اختلافات مکاتب، ظاهری و سطحی‌اند. این باور، زمینه‌ساز تلاش فارابی برای پیوند میان عقل و دین و نیز عقل و عرفان شد. در آثارش، از جمله «فصوص الحکم»، به صراحت از تطابق دین و فلسفه و هم‌افزایی عقل و شریعت سخن گفته است (Farabi, 1992).

در نظام فلسفی فارابی، موجودات به دو دسته واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود تقسیم می‌شوند. واجب‌الوجود، همان مبدأ نخستین یا خداوند است که وجودش از ذات خودش است و هیچ علتی خارج از خود ندارد. سایر موجودات، ممکن‌الوجودند و وجودشان وابسته به علتی بیرونی است. این تقسیم‌بندی، مبنای فهم سلسله مراتب هستی و نقش علیت در تبیین کثرت‌ها و توحید حقیقت است (Farabi, 2000).

فارابی در عرفان عملی، بر زهد، بی‌اعتنایی به دنیا و زندگی همراه با انزوا تأکید دارد و در عرفان نظری، سعی می‌کند عقل و دل را در مسیر سلوک به سوی حقیقت اعلا هم‌افزا کند. او معتقد است که سلوک عرفانی نه صرفاً تجربه‌ای شهودی، بلکه فرآیندی عقلانی-عرفانی است که با تأمل و تعقل همراه است (Farabi, 1985).

دلالات‌های تربیتی مبانی عرفان فارابی

از دیدگاه تربیتی فارابی، انسان دارای استعداد‌های ذاتی خاصی است که او آن را «طبیعت» می‌نامد؛ یعنی قدرتی که انسان در لحظه تولد از آن برخوردار است و نمی‌تواند به آن دست یابد مگر از طریق تعلیم و تربیت (Farabi, 1983). او بر اهمیت «علم ابتدایی» و «اصول

اولیه» به عنوان پایه‌های معرفت تأکید دارد که باید در فرآیند تربیت مورد توجه قرار گیرند (Farabi, 1992).

فارابی برای ادراک حسی جایگاهی اساسی قائل است و حواس را «راه‌هایی که روح انسان از آنها معرفت پیدا می‌کند» توصیف می‌کند (Farabi, 1992). این نگرش معرفت‌شناسی، که در مکتب تربیتی ابن سینا نیز مورد توجه قرار گرفته است، نشان می‌دهد که روش تربیتی مشائیان مبتنی بر استفاده توأمان از روش‌های استقرایی و قیاسی در انتقال معرفت است (Farabi, 1985). در تعلیم و تربیت، فارابی هدف غایی را رسیدن انسان به سعادت می‌داند که تنها در جامعه فاضله تحقق می‌یابد. او تعلیم را ایجاد فضایل نظری و تأدیب را ایجاد فضایل اخلاقی و عملی می‌داند. تعلیم بیشتر به گفتار مربوط است، در حالی که تأدیب گاهی به گفتار و گاهی به کردار و اعمال مربوط می‌شود. فارابی بر ضرورت رعایت تفاوت‌های فردی، آموزش همگانی و اهمیت تمرین و عادت در تربیت تأکید دارد و معتقد است سعادت امری اکتسابی است که افراد برای رسیدن به آن نیازمند آموزش و هدایت‌اند فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که سعادت کامل تنها در تعامل با دیگران و در قالب جامعه فاضله تحقق می‌یابد. تعلیم و تربیت صحیح، زمینه‌ساز تجمع فضایل در وجود انسان‌ها و ایجاد جامعه‌ای است که اعضای آن در سعادت و خوشبختی کامل به سر می‌برند (Farabi, 1985).

بنابراین، دلالت‌های تربیتی مبانی عرفان فارابی بر شکوفایی استعداد‌های ذاتی، هماهنگی عقل و دین، اهمیت تجربه و ادراک حسی، و حرکت به سوی وحدت حقیقت تأکید دارد و می‌تواند چارچوبی الهام‌بخش برای نظام‌های تربیتی معاصر باشد.

جدول ۱. مبانی فلسفی عرفان فارابی و دلالت‌های تربیتی آن

مبانی فلسفی عرفان فارابی	دلالت‌های تربیتی مرتبط با تربیت
فارابی سلسله‌مراتب عقول را مطرح کرده که در آن عقول از ناقص به کامل (عقل فعال) حرکت می‌کنند	تربیت باید فرآیندی تدریجی و مرحله‌ای باشد که در آن رشد عقلانی متری از سطوح پایین به سطوح بالاتر هدایت شود
اصل علیت یا افاضه حاکم است؛ عقل اول علت وجود سایر مراتب است	معلم به‌مثابه منبع افاضه علمی باید نقش فعالی در هدایت ذهنی و معنوی شاگردان ایفا کند؛ تربیت بدون مربی فعال امکان‌پذیر نیست

وحدت فلسفه و شرع؛ فارابی میان عقل و دین هماهنگی ایجاد می‌کند	تربیت باید هم‌زمان عقلانی و الهی باشد؛ تلفیق آموزش عقلانی با ارزش‌های اخلاقی و دینی ضروری است
ادراک حسی و معرفت حسی پایه‌های شناخت را شکل می‌دهند	در آموزش ابتدایی باید بر تجربه‌گرایی، یادگیری مبتنی بر مشاهده، و استفاده از حواس برای شکل‌گیری ادراکات اولیه تأکید شود
معرفت با روش‌های استقرایی و قیاسی منتقل می‌شود	برنامه‌های درسی باید شامل مهارت‌های تفکر انتقادی، استدلال منطقی، و روش‌شناسی علمی برای انتقال دانش باشند
انسان به سعادت از طریق تعامل اجتماعی و زیستن در جامعه فاضله می‌رسد	تربیت باید بر جامعه‌پذیری، آموزش همکاری، مسئولیت‌پذیری و تربیت شهروند فاضل متمرکز باشد
تعلیم ایجاد فضایل نظری و تأدیب، ایجاد فضایل اخلاقی و عملی است	برنامه‌های تربیتی باید دو بعد دانشی و رفتاری را هم‌زمان پرورش دهند؛ گفتار و رفتار معلم مکمل یکدیگرند
سلوک عرفانی از طریق تهذیب نفس و عقلانیت محقق می‌شود	تربیت باید زمینه‌ساز خودسازی، خودشناسی، و کنترل هیجانی متریان باشد؛ خودکنترلی و تهذیب، اهداف مهم تربیت‌اند
انسان دارای طبیعت و استعدادهای ذاتی است که نیاز به شکوفایی دارند	تربیت باید فردمحور و استعدادمحور باشد و به تفاوت‌های فردی در یادگیری توجه داشته باشد

دیدگاه فارابی در هستی‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

دیدگاه فارابی در هستی‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن بر پایه نظام فلسفی مثناء، جایگاه ویژه‌ای در اندیشه اسلامی دارد. فارابی هستی را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کند: واجب‌الوجود (خداوند) و ممکن‌الوجود (مخلوقات). خداوند، که واجب‌الوجود و علت نخستین است، وجودی کامل و بی‌نیاز از علت دارد و همه چیز از او صادر می‌شود. او را عقل محض، خیر محض و غایت کمال می‌داند که صفاتش عین ذات اوست و هیچ ترکیبی در او راه ندارد. شناخت انسان از خداوند، هرچند کامل‌ترین نوع شناخت است، اما به دلیل محدودیت‌های انسانی، همواره نسبی و مقید به تمثیل و تشبیه است (Farabi, 1987).

در نظام هستی‌شناسی فارابی، جهان به دو بخش عالم بالا (عقول و نفوس) و عالم پایین (اجسام و عناصر) تقسیم می‌شود. همه موجودات به واسطه علم و آگاهی خداوند به ذات خویش، از او صادر می‌شوند و این صدور، نه از روی اراده انسانی یا طبع، بلکه از علم و آگاهی الهی است. مراتب وجود از عقل اول تا نفوس، صور و ماده، به ترتیب از خداوند صادر می‌شوند و هر مرتبه، نقش خاصی در نظام هستی

دارد. انسان در این نظام، جایگاهی ممتاز دارد؛ چرا که می‌تواند با عقل فعال ارتباط برقرار کند و به کمال نهایی دست یابد (Farabi, 2000).

فارابی برای انسان، طبیعت یا استعداد ذاتی ویژه‌ای قائل است که او را برای کمال‌یابی و کسب معرفت آماده می‌کند. او معتقد است که انسان با قوه و قدرتی خاص متولد می‌شود و تعلیم و تربیت باید این استعدادها را شکوفا کند. برخلاف افلاطون که بر عقل محض تأکید داشت، فارابی برای ادراک حسی نیز جایگاه مهمی قائل است و حواس را راه‌های اصلی معرفت می‌داند. به همین دلیل، تربیت باید هم به پرورش قوای حسی و هم به پرورش عقلانی توجه داشته باشد (Farabi, 1985).

فارابی همچنین بر علم ابتدایی و اصول اولیه تأکید دارد و معتقد است که انسان با علوم فطری متولد می‌شود و تعلیم و تربیت باید این علوم را به فعلیت برساند. تربیت در نگاه او، فرآیندی تدریجی و نظام‌مند است که باید از مراتب پایین‌تر آغاز شود و به مراتب عالی‌تر معرفت و کمال منتهی گردد. هدف نهایی تربیت در نظام فارابی، رساندن انسان به مرتبه عقل فعال و تحقق کمال انسانی است؛ یعنی انسان باید

با پرورش قوا و استعدادهای خود، به بالاترین مرتبه وجودی و معرفتی دست یابد و به سعادت حقیقی برسد (Farabi, 1985).
 در مجموع، دلالت‌های تربیتی دیدگاه فارابی بر تأکید بر استعدادهای ذاتی، اهمیت ادراک حسی و عقلانی، رشد تدریجی و هدف‌گذاری برای کمال عقلانی استوار است. تربیت باید متناسب با ظرفیت‌ها و تفاوت‌های فردی هر شخص طراحی شود تا هر فرد بتواند به مرتبه کمال شایسته خود دست یابد.

جدول ۲. دیدگاه فارابی در هستی‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

محور هستی‌شناختی	دلالت تربیتی مرتبط با آن
واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود	تربیت باید جهت‌دار و غایت‌مند باشد و مرتبی را به سوی شناخت علت نخستین (خداوند) و درک نظام هدف‌مند هستی هدایت کند.
یگانگی و بساطت خداوند	تربیت باید بر سادگی، صداقت و وحدت درونی تأکید داشته و مرتبی را به سوی درک توحید، پرورش معرفت دینی و اخلاق توحیدی سوق دهد.
نظام صدور و مراتب هستی	طراحی برنامه‌های تربیتی باید مرحله‌ای و متناسب با رشد عقلی باشد؛ از مبانی حسی آغاز و به سطوح عالی شناخت و معرفت برسد.
جایگاه ممتاز انسان در هستی	تعلیم و تربیت باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که استعدادهای فطری و عقلانی مرتبی شکوفا شود و او برای ارتباط با عقل فعال آماده گردد.
ادراک حسی به عنوان پایه شناخت	در تربیت ابتدایی باید بر آموزش از طریق مشاهده، تجربه مستقیم، و تحریک حواس تأکید شود تا بنیان معرفت عقلانی شکل گیرد.
علم فطری و اصول اولیه	وظیفه آموزش، فعلیت‌بخشی به استعدادهای فطری و هدایت مرتبی به سوی کشف و به کارگیری اصول بنیادین در زندگی است.
رشد تدریجی و سلسله‌مراتبی معرفت	تربیت باید پلکانی، مستمر و منطبق با مراحل رشد ذهنی باشد و به صورت گام‌به‌گام انسان را به مراتب عالی‌تر هدایت کند.
کمال و سعادت غایت‌نهایی انسان	هدف نهایی تعلیم و تربیت باید رشد عقلانی و اخلاقی باشد تا فرد به سعادت حقیقی و شکوفایی کامل وجودی دست یابد.
تفاوت‌های فردی در استعداد و درک	فرآیند تربیت باید فردمحور باشد و با توجه به ظرفیت‌ها، آمادگی‌ها و تفاوت‌های فردی هر مرتبی تنظیم شود.

دیدگاه فارابی در معرفت‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

فارابی در معرفت‌شناسی، شناخت را فرایندی عقلانی، تدریجی و چندبعدی می‌داند که در آن، عقل، تجربه و مشاهده همگی نقش دارند و هیچ روشی به تنهایی برای رسیدن به معرفت کافی نیست. او معتقد است که انسان به طور بالقوه توانایی شناخت حقیقت را دارد، اما این استعداد باید در مسیر تربیت صحیح و آموزش نظام‌مند به فعلیت برسد. معرفت در نگاه فارابی، همواره نسبی و محدود است و کمال مطلق آن فقط نزد خداوند قرار دارد. بنابراین، انسان باید همواره در مسیر یادگیری و رشد باقی بماند و از غرور معرفتی پرهیز

کند (Farabi, 1983). شناخت، امری تدریجی و مرحله‌به‌مرحله است و نیازمند تمرین، ممارست و رشد پیوسته در طول زندگی است. فارابی بر تنوع و جامعیت روش‌های شناخت تأکید دارد و معتقد است که باید از روش‌های تجربی، عقلی، استقرایی و قیاسی به طور متوازن و ترکیبی استفاده کرد تا شناختی همه‌جانبه و عمیق حاصل شود. غایت نهایی معرفت در اندیشه او، رسیدن به حقیقت و وصال به حق است که همان سعادت حقیقی انسان تلقی می‌شود. بر این اساس، دلالت‌های تربیتی دیدگاه فارابی عبارت‌اند از: تربیت باید عقل‌محور، تدریجی و متناسب با مراحل رشد ذهنی و وجودی شاگردان باشد و

از هر گونه شتاب‌زدگی در آموزش پرهیز شود (Farabi, 1987).
 آموزش باید با بهره‌گیری از روش‌های متنوع و متناسب با تفاوت‌های فردی، زمینه رشد همه‌جانبه قوای عقلانی، حسی و تجربی را فراهم کند. همچنین، متریان باید به این آگاهی برسند که شناخت آن‌ها همواره نسبی و ناقص است و همواره نیازمند یادگیری و جست‌وجوی بیشتر هستند. هدف نهایی تربیت، رساندن انسان به مرتبه‌ای است که بتواند حقیقت را بشناسد و به وصال حق و سعادت واقعی نائل شود؛ هدفی که هم بعد فردی و هم بعد اجتماعی دارد (فارابی، ۱۹۷۸:۵).

جدول ۳. خلاصه‌ای از دیدگاه فارابی در معرفت‌شناسی و دلالت‌های تربیتی

اصل یا ویژگی معرفت‌شناسی	دلالت تربیتی
امکان‌پذیری شناخت انسان	نظام آموزشی باید بر پرورش توانایی‌های شناختی دانش‌آموزان تمرکز داشته و محیطی فراهم کند که یادگیری فعال، تفکر خلاق و کشف فردی تشویق شود.
ناکامل بودن شناخت انسان	در برنامه‌های درسی باید بر تداوم یادگیری، تقویت روحیه پرسشگری، و پرهیز از قطعیت‌گرایی تأکید شود تا دانش‌آموزان در مسیر رشد علمی و معنوی باقی بمانند.
تدریجی بودن شناخت	محتوای آموزشی باید متناسب با مراحل رشد ذهنی طراحی شود و آموزش‌ها به‌صورت پلکانی، گام‌به‌گام و بر اساس آمادگی ذهنی فراگیران ارائه گردد.
کثرت‌گرایی و جامعیت روشی	در فرایند تدریس باید از ترکیب روش‌های مشاهده، تجربه عملی، استدلال منطقی و گفت‌وگو بهره گرفت تا ابعاد مختلف شناخت تربی فعال گردد.
غایت‌مندی شناخت (وصال به حق/سعادت)	هدف نهایی تربیت باید رشد انسانی متوازن باشد؛ یعنی آموزش باید هم بعد عقلانی و هم بعد اخلاقی تربی را برای رسیدن به کمال و سعادت تربیت کند.

خود را در جامعه انجام دهد تا به سعادت دنیوی و اخروی برسد (Samadi, 2008; Tabatabaei, 1983).

در تعلیم و تربیت، فارابی تعلیم را ایجاد فضایل نظری و تأدیب را ایجاد فضایل اخلاقی و عملی می‌داند؛ تعلیم بیشتر به گفتار مربوط است و تأدیب هم به گفتار و هم به کردار. او بر اهمیت رعایت تفاوت‌های فردی، آموزش همگانی و تمرین و عادت در تربیت تأکید می‌کند و معتقد است سعادت امری اکتسابی است که افراد به آموزش و هدایت نیاز دارند. فارابی هدف تربیت را اعتدال در قوای انسانی (شهویه، غضبیه و عقل) می‌داند و شخصیت معتدل را که در آن قوه عقل بر سایر قوا حاکم باشد، هدف تربیت می‌شمارد. او شهوت و غضب را ذاتاً خیر یا شر نمی‌داند، بلکه ارزش آن‌ها به این بستگی دارد که در خدمت عقل و سعادت حقیقی باشند یا نه. در نهایت، فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که سعادت کامل تنها در تعامل و همکاری با دیگران و در قالب جامعه فاضله تحقق می‌یابد. تعلیم و تربیت صحیح زمینه‌ساز پرورش فضایل فردی و

دیدگاه فارابی در انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

فارابی انسان کامل را فردی می‌داند که فضایل نظری و عملی را به کمال رسانده باشد؛ یعنی کسی که دانش عقلی خود را تکمیل کرده و فضایل اخلاقی را در رفتار خود به مرحله کمال رسانده است. چنین فردی با بهره‌گیری از این فضایل، نقش مؤثری در جامعه ایفا کرده و الگویی برای دیگران محسوب می‌شود. فارابی ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی را به هم مرتبط می‌داند و معتقد است «خوب زیباست و زیبا خوب است»، به این معنا که زیبایی آن چیزی است که برای روشنفکران ارزشمند باشد و کمال تربیت هم شامل علم و هم رفتار فضیلت‌آمیز است. او انسان را موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی می‌داند که روح برتر از بدن است و سعادت را هدف نهایی انسان می‌شمارد. انسان کامل کسی است که به بالاترین مراتب عقل و فضایل اخلاقی دست یافته و در جامعه نقش رهبری و الگوسازی دارد. فارابی تأکید دارد که هر فرد باید وظایف اختصاصی و مشترک

اجتماعی است و به ایجاد جامعه‌ای منجر می‌شود که اعضای آن در سعادت و خوشبختی کامل زندگی می‌کنند (Farabi, 1983).

جدول ۴. خلاصه دیدگاه فارابی در انسان‌شناسی و دلالت‌های تربیتی

محور	خلاصه دیدگاه فارابی
انسان کامل	تربیت باید هم بر آموزش مفاهیم نظری (دانش عقلانی) و هم بر پرورش فضایل اخلاقی (رفتار عملی) تمرکز داشته باشد تا فردی جامع‌الابعاد و الگویی برای جامعه تربیت شود.
ترکیب وجود انسان (روح و جسم)	برنامه‌های آموزشی باید به پرورش روح و ارتقاء بُعد معنوی انسان توجه داشته باشند و آموزش صرفاً مادی و ابزاری نباشد.
نقش جامعه در سعادت انسان	نظام تربیتی باید بر آموزش مهارت‌های اجتماعی، تعامل مثبت، مشارکت‌جویی و مسئولیت‌پذیری برای ساخت جامعه‌ای فاضله تمرکز کند.
تعلیم و تأدیب	فرآیند تربیت باید شامل هر دو بخش «تعلیم» (تقویت عقل و دانش) و «تأدیب» (اصلاح رفتار و اخلاق) باشد تا رشد همه‌جانبه فرد تضمین شود.
تفاوت‌های فردی	روش‌های تربیتی باید متناسب با تفاوت‌های فردی طراحی شوند و از تمرین، تکرار و عادت‌سازی برای تثبیت رفتارهای اخلاقی بهره بگیرند.
هدف تربیت (اعتدال قوا)	هدف تربیت باید ایجاد تعادل در قوای عقل، شهوت و غضب باشد، به گونه‌ای که عقل هدایت‌کننده اصلی رفتار فرد گردد.

مبانی فلسفی عرفان ابن سینا و دلالت‌های تربیتی آن

ابن سینا اخلاق و عرفان را از مهم‌ترین علوم در تربیت و پرورش روح انسان می‌داند. علم اخلاق به معرفی صفات نفسانی پسندیده و ناپسند و رفتارهای اختیاری متناسب با آن‌ها می‌پردازد و راه درست‌یابی به صفات و رفتار شایسته و دوری از صفات و رفتار ناشایست را نشان می‌دهد. عرفان نیز مکتبی است که در کشف حقایق جهان، نه بر عقل و استدلال، بلکه بر ذوق، اشراق و اتحاد با حقیقت تکیه دارد و برای نیل به این مراحل، دستورات و اعمال ویژه‌ای را به کار می‌گیرد. از نظر هستی‌شناسی، ابن سینا قوس نزولی هستی و وجود را از فارابی به ارث برده است. برخلاف بسیاری از متألهین کلاسیک جهان اسلام، او وجود جهان از نیستی را رد کرده و معتقد است جهان قدیم است و آغازی زمانی ندارد، هرچند حدوث ذاتی دارد. این حدوث ذاتی ناشی از ذات الهی است و قائل شدن به حدوث زمانی جهان مسائل فلسفی پیچیده‌ای را به همراه دارد. ابن سینا تعلیم و تربیت را فرآیندی می‌داند که باید متناسب با ظرفیت وجودی هر فرد تنظیم شود. او بر

ضرورت هدایت تحصیلی و حرفه‌ای تأکید دارد و معتقد است آموزش باید با نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه هماهنگ باشد و استعدادها و توانایی‌های فردی در تعیین نوع یادگیری و تخصص نقش اساسی دارند. بنابراین، پس از دوره آموزش عمومی که همه دانش‌آموزان در آن اصول فرهنگ اسلامی را می‌آموزند، مرحله تخصصی آغاز می‌شود (Shirazi, 1989).

در نظام تعلیم و تربیت ابن سینا، نفس انسانی ابتدا در مرتبه عقل هیولایی یا استعداد محض قرار دارد و با رشد از طریق محسوسات و مخیلات به عقل بالملکه و سپس عقل بالفعل می‌رسد. پرورش عقل عملی نیز اهمیت دارد، زیرا منشأ تحریک شوق و صدور اخلاق است. تربیت اخلاقی در سنین پایین بر ایجاد عادات نیکو و صفات پسندیده تأکید دارد و با پیشرفت عقل نظری، نقش تربیت اخلاقی به هدایت رفتار تبدیل می‌شود. ابن سینا بر اهمیت تربیت در دوران کودکی تأکید می‌کند و معتقد است مربیان باید سختی و نرمی، تشویق و ترهیب را به هم آمیزند. او تربیت را مقدم بر تعلیم می‌داند و بر انتخاب

معلمان خردمند و با اخلاق تأکید دارد. اهداف تعلیم و تربیت از نظر ابن سینا شامل ایمان، اخلاق نیکو، عادات پسندیده، تندرستی، سواد، پیشه و هنر است. تعلیم و تربیت باید همه استعدادهای انسان را به طور هماهنگ پرورش دهد و او را به کمال و سعادت برساند.

دیدگاه ابن سینا درباره هستی‌شناسی و دلالت‌های تربیتی آن

ابن سینا اندیشه قوس نزولی هستی و وجود را از فارابی به ارث برده است. برخلاف بسیاری از متألهین کلاسیک جهان اسلام، او وجود جهان از نیستی را رد کرده و تصریح می‌کند که جهان قدیم است و آغازی زمانی ندارد؛ یعنی جهان از منظر زمانی آغاز نداشته و حدوث زمانی برای آن متصور نیست، هرچند حدوث ذاتی دارد. به نظر او، قائل شدن به حدوث زمانی جهان مسائل فلسفی پیچیده‌ای را مطرح می‌کند، اما جهان حدوثی ذاتی دارد که ناشی از ذات الهی است. ابن سینا به ضرورت هدایت تحصیلی و حرفه‌ای تأکید فراوان دارد و ارتباط نزدیک میان آموزش و پرورش و نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد. او نقش استعدادها و توانایی‌های فردی را در تعیین نوع یادگیری یا تخصصی که هر دانش‌آموز باید در آن مهارت یابد، برجسته می‌داند. بنابراین، مرحله بالاتر آموزش را به مرحله تخصصی تبدیل می‌کند که پس از یک دوره آموزش عمومی آغاز می‌شود. در این دوره عمومی، همه دانش‌آموزان اصول فرهنگ اسلامی را می‌آموزند و سپس وارد مرحله تخصصی می‌شوند.

ابن سینا تعلیم و تربیت را فرآیندی تدریجی می‌داند که باید متناسب با ظرفیت وجودی هر فرد تنظیم شود. او معتقد است که افراد بر اساس توانایی‌ها و استعدادهای خود تقسیم‌بندی می‌شوند و هر کس با توجه

به معرفت و ظرفیت خود از لذات و کمالات بهره‌مند می‌شود و به مراتب سعادت یا شقاوت می‌رسد (Gharavian, 1997).

در نظام تعلیم و تربیت ابن سینا، مراحل مختلفی برای رشد نفس انسانی تعریف شده است. نفس انسانی ابتدا در مرتبه عقل هیولایی یا استعداد محض قرار دارد. سپس با رشد و پرورش از طریق محسوسات و مخیلات به عقل بالملکه می‌رسد و در نهایت به عقل بالفعل و عقل بالمستفاد می‌رسد. در کنار پرورش عقل نظری، تقویت عقل عملی نیز اهمیت دارد، زیرا عقل عملی منشأ تحریک شوق و صدور اخلاق است. در سنین پایین، تربیت اخلاقی بر ایجاد عادات نیکو و صفات پسندیده تأکید دارد و با پیشرفت عقل نظری، نقش تربیت اخلاقی به هدایت و جهت‌دهی رفتار تبدیل می‌شود (Mesbah Yazdi, 2003).

ابن سینا همچنین بر اهمیت تربیت در دوران کودکی تأکید می‌کند و معتقد است که مربیان باید سختی و نرمی، تشویق و ترهیب را به هم آمیزند. او تربیت را مقدم بر تعلیم می‌داند و بر انتخاب معلمان دیندار، خردمند و با اخلاق برای کودکان تأکید دارد. همچنین توجه به محیط اجتماعی و همکلاسی‌ها را در تربیت کودکان مهم می‌داند.

اهداف تعلیم و تربیت از نظر ابن سینا شامل ایمان، اخلاق نیکو، عادات پسندیده، تندرستی، سواد، پیشه و هنر است. او تعلیم و تربیت را برنامه‌ریزی در جهت سلامت خانواده، رشد کودک و تدبیر امور اجتماعی برای رسیدن انسان به سعادت می‌داند.

در مجموع، ابن سینا تعلیم و تربیت را فرآیندی جامع می‌داند که باید همه استعدادهای انسان را به طور هماهنگ پرورش دهد و او را به کمال و سعادت برساند. این نظام تربیتی، هم به بعد فردی و هم به بعد اجتماعی انسان توجه دارد و تربیت اخلاقی و عقلانی را در کنار هم قرار می‌دهد.

جدول ۵. محورهای اصلی دیدگاه ابن سینا در هستی‌شناسی و دلالت‌های تربیتی

محورهای اصلی دیدگاه ابن سینا	دلالت‌های تربیتی
جهان قدیم و حدوث ذاتی	تربیت باید بر اساس درک عمیق از هستی و جهان قدیم شکل گیرد و به رشد عقلانی و فلسفی توجه کند (بهشتی و ناظر، ۱۳۹۱).
ضرورت هدایت تحصیلی و حرفه‌ای	آموزش باید متناسب با استعدادها و توانایی‌های فردی طراحی شود و پس از آموزش عمومی، به تخصص و مهارت‌های حرفه‌ای بپردازد (بهشتی و ناظر، ۱۳۹۱).
فرآیند تدریجی تعلیم و تربیت	تربیت باید تدریجی و متناسب با ظرفیت وجودی هر فرد باشد و افراد بر اساس توانایی‌های خود به مراتب سعادت یا شقاوت می‌رسند (بهشتی و ناظر، ۱۳۹۱).
مراحل رشد نفس انسانی	پرورش عقل نظری و عملی به صورت متوازن اهمیت دارد؛ تربیت اخلاقی از ایجاد عادات نیکو تا هدایت رفتار گسترش می‌یابد (شهریاری و دیگران، ۱۳۹۲).
اهمیت تربیت دوران کودکی	ترکیب سختی و نرمی، تشویق و ترهیب در تربیت کودکان ضروری است؛ انتخاب معلمان خردمند و اخلاق‌مدار و توجه به محیط اجتماعی اهمیت دارد (شهریاری و دیگران، ۱۳۹۲).
اهداف تعلیم و تربیت	ایمان، اخلاق نیکو، عادات پسندیده، تندرستی، سواد، پیشه و هنر؛ تربیت جامع برای سلامت خانواده و رشد اجتماعی (بهشتی و ناظر، ۱۳۹۱).
رویکرد جامع به تعلیم و تربیت	پرورش هماهنگ همه استعدادهای انسان، توجه به ابعاد فردی و اجتماعی، تلفیق تربیت اخلاقی و عقلانی (بهشتی و ناظر، ۱۳۹۱).

دیدگاه ابن سینا در زمینه معرفت‌شناسی و دلالت تربیتی

ابن سینا معرفت انسان را نتیجه تعامل قوای مختلف نفس می‌داند و میان ادراک حسی و عقلی تمایز قائل است. از دیدگاه او، ادراک حسی از طریق حواس پنجگانه ظاهری و باطنی صورت می‌گیرد و این حواس اطلاعات را به قوای ادراکی منتقل می‌کنند تا تصاویر ذهنی شکل بگیرد و ادراک کامل شود. ابن سینا نفس را جوهری واحد با قوای متعدد می‌داند که هر قوه، منشأ افعال خاصی است؛ عقل نظری منبع معرفت و عقل عملی منشأ رفتار اخلاقی و انگیزش است. کامل‌ترین مرتبه نفس، اتصال به عقل فعال است که جایگاه ویژه‌ای در مراتب وجودی انسان دارد (Ibn Sina, 1978).

ابن سینا آموزش را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند. آموزش نظری شامل انتقال دانش از طریق سخنرانی و فهم مطالب است که موجب ایجاد باورها و تصورات جدید می‌شود و خود به دو نوع تعلیم نظری انتقالی و تعلیم نظری فکری یا فلسفی تقسیم می‌شود. آموزش عملی نیز از طریق تمرین مکرر در فعالیت‌های حرفه‌ای مانند تجارت یا صنایع دستی حاصل می‌شود و هر دو نوع آموزش ابزار و روش‌های

خاص خود را دارند که فرد را برای تخصص در رشته انتخابی آماده می‌کنند (ابن سینا، ۱۳۵۷: ۵۷). وحدت نفس و تعامل قوای آن سبب می‌شود که حالات بدنی و عقلی بر یکدیگر اثرگذار باشند. ابن دیدگاه، ضرورت تنظیم تعلیم و تربیت متناسب با قوای مختلف نفس را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که هر قوه به‌طور خاص پرورش یابد و رشد همزمان عقل نظری و عملی دنبال شود، زیرا عقل نظری زمینه‌ساز شناخت و عقل عملی زمینه‌ساز رفتار اخلاقی است (Ibn Sina, 1978).

ابن سینا بر اهمیت تمرین و تکرار در آموزش عملی تأکید دارد و معتقد است مهارت‌های عملی فقط از طریق تمرین مستمر به دست می‌آیند. این تأکید، اهمیت آموزش تخصصی و حرفه‌ای را در نظام تربیتی او نشان می‌دهد. در نهایت، ابن سینا تعلیم و تربیت را فرآیندی جامع می‌داند که باید همه قوای نفس را به‌طور هماهنگ پرورش دهد تا انسان به کمال وجودی برسد؛ نظام تربیتی مطلوب او هم به بعد نظری و هم به بعد عملی انسان توجه دارد و هدف نهایی آن، رشد همه‌جانبه انسان است (Ibn Sina, 1978).

جدول ۶. خلاصه دیدگاه معرفت‌شناسی و دلالت‌های تربیتی ابن سینا

محور	خلاصه دیدگاه و دلالت تربیتی ابن سینا
ساختار نفس و قوای آن	نفس جوهری واحد با قوای متعدد (حسی، خیالی، عقلی) است که هر قوه نقش خاصی در ادراک و رفتار دارد.
تمایز ادراک حسی و عقلی	ادراک حسی مقدمه ادراک عقلی است؛ هر دو باید در تربیت مورد توجه قرار گیرند.
آموزش نظری و عملی	آموزش نظری (انتقال دانش) و آموزش عملی (تمرین و تکرار) مکمل یکدیگرند و هر دو برای رشد انسان ضروری‌اند.
تعامل قوا و وحدت نفس	تعلیم و تربیت باید متناسب با قوای مختلف نفس تنظیم شود و رشد همزمان عقل نظری و عملی را دنبال کند.
اهمیت تمرین و تکرار	مهارت‌های عملی فقط با تمرین مستمر حاصل می‌شوند؛ آموزش تخصصی و حرفه‌ای اهمیت دارد.
هدف نهایی تربیت	پرورش همه‌جانبه قوای نفس و رساندن انسان به کمال وجودی؛ توجه به ابعاد نظری و عملی در نظام تربیتی.

دیدگاه ابن سینا در زمینه انسان‌شناسی و دلالت تربیتی

ابن سینا معتقد است انسان بر اساس فطرت به دنیا می‌آید و ذاتاً نه خوب است و نه بد، هرچند بیشتر به خیر میل دارد تا بد. اما این انسان تحت تأثیر محیط و نظام آموزشی قرار می‌گیرد و سازگار می‌شود؛ اگر به بدی عادت کند، بدخواه می‌شود و اگر به خوبی عادت کند، خوب می‌شود (Ibn Sina, 2016). وی تأکید می‌کند که تربیت اخلاقی باید از زمان کودکی آغاز شود، پیش از آنکه اخلاق ناپسند بر کودک چیره شود، زیرا عادات بد به سرعت در روح جوان نفوذ می‌کنند و پس از تثبیت، جدا شدن از آن‌ها دشوار است (Ibn Sina, 1900, 1984, 1985).

ابن سینا بر این باور است که همه خصوصیات اخلاقی، اعم از خوب و بد، اکتسابی هستند و انسان می‌تواند این صفات را با اختیار خود کسب یا تغییر دهد (Ibn Sina, 1996). در انسان‌شناسی عرفانی خود، ابن سینا به مقامات و احوال اهل سلوک پرداخته و با زبانی خاص و بدون استفاده زیاد از اصطلاحات عرفانی، به بیان این مباحث پرداخته است. آثار عرفانی او مانند سه نمط آخر کتاب «الاشارات والتنبیهات»، «رساله الطیر»، «رساله حی بن یقظان»، «رساله سلامان و ابسال» و «رساله العشق» نمونه‌هایی از این دیدگاه‌ها هستند. هرچند کتاب «حکمه المشرقیه» که در اواخر عمرش نوشته شده، اکنون در

دسترس نیست، اما بخش‌هایی از آن باقی مانده است (Nasr, 2003).

اهمیت نظریات عرفانی ابن سینا به حدی است که امام فخر رازی، شارح کتاب «الاشارات»، در بخش عرفانی این کتاب هیچ نقدی وارد نکرده و آن را نوآورانه می‌داند؛ به طوری که پیش از ابن سینا کسی به این کیفیت به بیان مقامات صوفیه نپرداخته و پس از او نیز کسی بر آن نیفزوده است (Samadi, 2008).

از نظر تربیتی، ابن سینا روش‌های متعددی را برای تربیت اخلاقی پیشنهاد می‌کند که شامل زیباگویی و عفت کلام، روش اعتدال (پرهیز از افراط و تفریط)، دوست‌یابی خردمندانه، شناخت نفس، روش محبت، الگوبرداری از الگوهای خوب، تشویق و تنبیه، نصیحت، رقابت در کارهای نیک، تدبیر امور، آموزش انفاق، آموزش حرفه و صنعت، آموزش ازدواج صحیح و روش عرفانی است.

هدف غایی تربیت اخلاقی در دیدگاه ابن سینا، حیات معقول (عقلانی) است که بر اساس آمیختگی جنبه‌های عقلانی و عقلایی در ارزش‌های اخلاقی استوار است. او معتقد است عقلانیت انسان دو بعد دارد: یکی عقل ناب که تحفه آفرینش است و دیگری عقل سلیم که برآمده از زندگی اجتماعی است.

ابن سینا تعلیم و تربیت را دارای ابعاد فردی و اجتماعی می‌داند و اهداف آن را به دو دسته تقسیم می‌کند. از جمله اهداف فردی می‌توان به ایمان، اخلاق نیکو، تندرستی، سواد، هنر و پیشه اشاره کرد. او بر اهمیت انتخاب معلم دیندار، خردمند و با اخلاق برای کودکان تأکید دارد و معتقد است تربیت مقدم بر تعلیم است. در نظام تعلیم و تربیت ابن سینا، نفس انسانی در مراتب مختلفی رشد می‌کند؛ از عقل هیولایی (استعداد بالقوه) تا عقل بالفعل. تربیت اخلاقی در سنین پایین بر ایجاد عادات نیکو تأکید دارد و با پیشرفت عقل نظری، نقش تربیت به هدایت رفتار تبدیل می‌شود (Tabatabaei, 1983, 1985).

ابن سینا در سه نمط آخر کتاب «الاشارات والتنبیها» (نمط هشتم، نهم و دهم) به مباحث عرفانی بسیار دقیق و شیوا می‌پردازد. او در این بخش‌ها به تعریف عارف و تفاوت او با زاهد و عابد، مراحل سیر و سلوک عرفانی، مقامات عرفا، صفات اخلاقی اهل عرفان و کرامات آنان اشاره می‌کند. ابن سینا عارف را کسی می‌داند که فکر و اندیشه خود را متوجه عالم قدس و جبروت الهی کرده و در درونش نور حق دائماً می‌تابد. به عبارت دیگر، عارف کسی است که به تفکر و تعقل در عالم قدس می‌پردازد و هدفش رسیدن به حقیقت است، نه عبادت و زهد برای کسب ثواب دنیوی یا دوری از عقاب آخرتی. از این رو، عارف با زاهد و عابد تفاوت دارد؛ زاهد کسی است که از لذات دنیوی روی گردانده و عابد کسی است که به عبادات مواظبت دارد، اما عارف کسی است که شناخت حقیقی حق را یافته و همه باطل را کنار می‌گذارد (Ibn Sina, 1996).

ابن سینا اراده را اولین مرحله سیر عرفانی می‌داند؛ یعنی میل عارف به چنگ زدن به عروۃ الوثقی الهی که پس از تصدیق برهانی یا ایمانی، سرّ باطن او را به عالم قدس می‌کشاند تا به روح اتصال یابد. پس از این مرحله، عارف نیازمند ریاضت است که هدف آن سه چیز است: دور ساختن غیر حق از راه حق با زهد، تابع ساختن نفس اماره از نفس مطمئنه با عبادت همراه با تفکر و استفاده از الحان و سخنان پندآموز،

و لطیف ساختن درون برای تنبه و آگاهی با اندیشه لطیف و عشق پاک (Ibn Sina, 1996).

با انجام ریاضت، عارف به حالتی به نام «وقت» می‌رسد که درجه‌ای از وجدان و اتصال به نور حق است و در آن خلسه‌ای لذت‌بخش از مشاهده نور حق تجربه می‌کند. این حالت به مرور به «سکینه» و آرامش تبدیل می‌شود که موجب معرفت پایدار و همیشگی است. عارف در این مرحله حتی در غیر حالت ریاضت نیز اتصال به حق دارد و در هر چیز حق را می‌بیند. نهایتاً، عارف به جایی می‌رسد که درونش آینه حق می‌شود و از وجود حق شادمان می‌گردد، اما هنوز میان نظر به حق و نظر به خود مردد است تا زمانی که از خود غافل می‌شود و تنها آستان حق را می‌بیند که در اینجا وصول تحقق می‌یابد و سلوک به سوی حق کامل می‌شود (Ibn Sina, 1996).

این مراحل و مقامات عرفانی در واقع سیر به سوی حقیقت مطلق است که ابن سینا آن را با بیانی فلسفی و دقیق بیان کرده است و برخلاف عرفای بعدی، کمتر از اصطلاحات تصوفی استفاده کرده است. اهمیت این مباحث به حدی است که امام فخر رازی در شرح «الاشارات» ضمن انتقاد به بخش‌های فلسفی، بخش عرفانی آن را بی‌نظیر و بی‌همتا دانسته است (Nasr, 2003).

ابن سینا در نمط دهم کتاب «الاشارات والتنبیها» که با عنوان «اسرار الآیات» شناخته می‌شود، به بحث علمی و فلسفی درباره خوارق عادت و کرامات اهل عرفان می‌پردازد. او این امور غیرعادی را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱. ادامه حیات با غذای اندک یا حتی ترک غذا؛

۲. انجام کارهای سخت و غیرعادی؛

۳. خبر دادن از حوادث آینده و عالم غیب؛

۴. تصرف در عناصر و موجودات عالم و دگرگونی آنها (Ibn Sina, 1996)

ابن سینا معتقد است که عارف به دلیل اتصال به حق و عالم قدس می‌تواند این کرامات را انجام دهد. او در این نمط به تفصیل

چگونگی و نحوه انجام این چهار دسته خوارق عادت را از دیدگاه علمی و طبیعی تحلیل می‌کند.

در انسان‌شناسی عرفانی، ابن سینا در رسائل رمزی و تمثیلی خود مانند «رساله حی بن یقظان» به صورت داستانی و نمادین به مضامین عرفانی درباره انسان و کمال او می‌پردازد. در این رساله، سفر انسان از عالم ماده و طبیعت به عالم نفوس و عقول و نهایتاً به عرش واحد قدیم که کمال نفس انسان در آن است، با راهنمایی عقل فعال (حی) شرح داده می‌شود. این سفر نمادی از سیر نفس ناطقه انسان به سوی کمال است که باید از شرّ قوا و خواسته‌های نفسانی رهایی یابد (Ibn Sina, 1985).

ابن سینا در این آثار تأکید می‌کند که نفس انسان تنها با اعراض از شهوات و ترک ملذات سطحی و خضوع نسبت به عقل می‌تواند به سعادت حقیقی و وصول به ملکوت اعلی دست یابد. این نگرش، پیوند عمیقی میان فلسفه، عرفان و انسان‌شناسی در اندیشه ابن سینا برقرار می‌سازد.

ابن سینا در رساله «حی بن یقظان» با زبان داستانی و رمزی به مسئله مانع کمال انسانی پرداخته است. او بیان می‌کند که نفس انسان اگر نتواند بر قوا و خواهش‌های بدنی، حسی و حیوانی خود مسلط شود، قادر به رسیدن به کمال انسانی نیست. در این داستان، از زبان حبیبی‌قظان خطاب به نفس انسان آمده است که در این دنیا خلاصی کامل از این قوا ممکن نیست و انسان ناچار است با آن‌ها همزیستی کند، اما باید زمام اختیار خود را در دست داشته باشد و تسلیم آن‌ها نشود. با تدبیر و اعتدال، انسان می‌تواند بر این قوا غلبه کند و آن‌ها را تحت فرمان خود درآورد (Ibn Sina, 1900).

ابن سینا همانند مباحث فلسفی خود در علم النفس، تعلق به بدن و قوا و خواهش‌های مادی را مانع اصلی سیر و کمال واقعی انسان می‌داند. او معتقد است که انسان زمانی می‌تواند به کمال و لذت واقعی و سفر به عالم قدس و حق نائل شود که از قیود مادی رهایی یابد. در داستان «حی بن یقظان»، نفس انسان از مصاحبت با قوا و خواهش‌های نفسانی شکایت می‌کند و می‌گوید گاهی بر آن‌ها غلبه می‌کند و گاهی آن‌ها

بر او غالب می‌شوند و از خدا می‌خواهد که توفیق دهد این دوران را به خوبی بگذراند (ابن سینا، بی‌تا: ۷-۸).

در پاسخ به درخواست نفس برای راهنمایی در سفر به جهان‌های دیگر، پیرمرد راهنما (که نماد عقل فعال است) می‌گوید راه چنین سیاحتی برای نفس در این دنیا مسدود است و تنها پس از رهایی از قید بدن و قوا می‌توان به این سفر معنوی دست یافت (ابن سینا، بی‌تا: ۷-۸).

این نگرش فلسفی و عرفانی ابن سینا، تأکید بر ضرورت کنترل و تربیت قوا و خواهش‌های نفسانی دارد تا انسان بتواند به کمال حقیقی خود دست یابد و از بندهای مادی رهایی یابد. این دیدگاه دلالت‌های مهمی برای تربیت اخلاقی و معنوی انسان دارد و بر اهمیت پرورش اراده، اعتدال و تقوا در زندگی تأکید می‌کند.

ابن سینا در رساله «سلامان و ابدال» از داستانی نمادین بهره می‌برد تا روند تکامل نفس انسانی را توضیح دهد. در این داستان، سلامان و ابدال شخصیت‌هایی هستند که نماد دو جنبه از نفس انسانند: سلامان نمایانگر نفس گرفتار در قوا و خواهش‌های بدنی است که در نهایت با مصرف غذای سمی نابود می‌شود، و ابدال نماد نفس مسلط بر قوا و خواسته‌های بدنی است که به فتح بلاد و پیروزی می‌پردازد. این فتح نمادی است از آگاهی و اتصال نفس به عالم جبروت و ملکوت الهی. نفس مسلط بر قوا، تحت اطاعت و پیروی قوا و خواهش‌های بدنی قرار نمی‌گیرد و پس از ترک این قوا با مرگ به عالم قدس و حق تعالی می‌رسد. در رساله عرفانی دیگر ابن سینا، «رساله الطیر»، نفس ناطقه انسان به مرغی تشبیه شده است که پس از رنج‌های سخت از دام و شکارگاه زندگی دنیوی رهایی می‌یابد و به پرواز درمی‌آید و معابر فضا را طی می‌کند تا زمانی که فرشته مرگ او را از آخرین زنجیرهایش آزاد می‌سازد (Ibn Sina, 2021).

ابن سینا در این رساله داستان مرغانی را روایت می‌کند که در دام‌هایی گرفتار شده‌اند و بندها و ریسمان‌هایی آنها را محدود کرده است. این مرغ‌ها پس از رهایی از دام‌ها، به کوه الهی می‌رسند و سپس به شهری که ملک اعظم در آن است، می‌روند. دیدن جمال ملک آنها را به

وحشت می‌اندازد و با شرح مشکلات و بندهای باقی‌مانده به ملک، وعده نجات و رهایی از این بندها توسط رسول داده می‌شود. در این روایت، هر یک از اصطلاحات و عناصر داستان نماد مفاهیم عرفانی است: مرغ‌ها نماد نفوس ناطقه انسان‌ها، دام و قفس نماد بدن و قوا و خواهش‌های بدنی و دنیوی، بقایای دام نماد قیود و عوارض جسمانی انسان، کوه نماد عالم افلاک، ملک نماد حق تعالی و رسول نماد

مرگ است. پرواز مرغ نماد دریافت و قبول فیض و معقولات از مبادی عالی و مسلط شدن نفس بر قوا و خواهش‌های بدنی است (ابن سینا، بی تا: ۷-۸).

این داستان‌ها و نمادها بیانگر دیدگاه عرفانی ابن سینا درباره سیر و سلوک نفس انسانی است که باید از بندهای مادی و نفسانی رهایی یابد تا به کمال حقیقی و اتصال به حق تعالی برسد.

جدول ۷: محورهای اصلی اندیشه ابن سینا در زمینه هستی‌شناسی

محورهای اصلی اندیشه ابن سینا	دلالت‌های تربیتی و اخلاقی
قوس نزولی هستی و حدوث ذاتی جهان	توجه به پیوند فلسفه و تربیت؛ آموزش عقلانی و فلسفی
انسان بر اساس فطرت به دنیا می‌آید	تأکید بر آغاز تربیت اخلاقی از کودکی و اهمیت عادات نیکو
اخلاق اکتسابی و نقش محیط و آموزش	اهمیت محیط تربیتی، انتخاب معلم دیندار و خردمند، الگوبرداری
رشد تدریجی نفس انسانی (عقل هیولانی تا عقل بالفعل)	برنامه‌ریزی تربیتی متناسب با مراحل رشد عقلانی و اخلاقی
تربیت مقدم بر تعلیم	اولویت دادن به پرورش اخلاقی و معنوی پیش از آموزش علمی
تربیت فردی و اجتماعی	توجه به ابعاد فردی (ایمان، اخلاق، تندرستی) و اجتماعی (هنر، پیشه)
کنترل قوا و خواهش‌های نفسانی	آموزش اعتدال، تقوا، پرورش اراده و خودکنترلی
سیر و سلوک عرفانی و فلسفی	پرورش عقل نظری و عملی، تشویق به سیر معنوی و اخلاقی
هدف غایی: حیات معقول و وصول به کمال انسانی	تربیت جامع برای رسیدن به سعادت حقیقی و کمال معنوی

نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فارابی و ابن سینا هر دو در نگرش فلسفی خود هستی را سلسله مراتبی و دارای درجاتی از کمال می‌دانند و عالم مادی را با عالم معقول مرتبط می‌سازند، ولی رویکرد هر یک به تبیین این سلسله مراتب و جایگاه انسان متفاوت است. فارابی هستی را به مثابه نظامی منظم و هماهنگ تلقی می‌کند که عقل انسانی وسیله شناخت آن است و انسان با پرورش عقل نظری قادر به درک حقیقت و دستیابی به کمال خواهد بود. ابن سینا نیز هستی را دارای مراتب مختلف می‌داند اما با تأکید بیشتر بر نقش عقل عملی و تجربه حسی، فرآیند معرفت را پیچیده‌تر و متنوع‌تر می‌سازد و جایگاه عقل در انسان را وسیله‌ای برای حرکت از تجربه حسی به معرفت عقلی و سپس کمال روحانی می‌داند. در حوزه معرفت‌شناسی، دیدگاه فارابی بر عقل نظری و تفکر فلسفی به عنوان ابزار اصلی شناخت تأکید دارد و راه رسیدن به کمال را از طریق تعقل و تزکیه نفس می‌داند، در

حالی که ابن سینا علاوه بر عقل نظری، عقل عملی و تجربه حسی را به عنوان منابع شناخت می‌پذیرد و انسان را موجودی می‌بیند که باید با تلفیق عقل و تجربه به شناخت حقیقی و تعالی روح برسد. این تفاوت‌ها در نگرش معرفت‌شناسی دو فیلسوف، دلالت‌های مهمی برای تربیت انسان دارد و نشان می‌دهد که پرورش عقل، هم از طریق آموزش فلسفی و تعقل و هم از طریق تجربه عملی و تعامل با محیط، برای تکامل انسان ضروری است. از منظر انسان‌شناسی، هر دو فیلسوف انسان را موجودی ترکیبی از عقل و نفس می‌دانند و تأکید دارند که کمال انسان مستلزم تربیت اخلاقی و رشد فضایل انسانی است. فارابی انسان را به عنوان موجودی که با پرورش عقل و اخلاق می‌تواند به سعادت و کمال برسد می‌نگرد و مسیر تربیتی او بر تعادل میان عقل و شهوت و تزکیه نفس مبتنی است. ابن سینا نیز بر اهمیت تربیت عقل و نفس تأکید دارد و به رابطه میان عقل، نفس و بدن توجه

می‌کند و معتقد است که رسیدن به کمال، مستلزم هماهنگی میان جنبه‌های مختلف وجود انسان و استفاده از عقل برای هدایت نفس و اعمال انسانی است. این بینش‌ها نشان می‌دهد که آموزه‌های تربیتی آنان بر ضرورت آموزش اخلاقی و پرورش فکری تأکید دارند و می‌توانند راهنمایی برای طراحی برنامه‌های تربیتی مبتنی بر فلسفه و اخلاق اسلامی باشند. با توجه به نتایج حاصل، پیشنهاد می‌شود که در طراحی برنامه‌های آموزشی و تربیتی، توجه جدی به پرورش عقل، اخلاق و فضایل انسانی شود و روش‌های تعلیم و تربیت به گونه‌ای باشد که امکان تجربه عملی و تفکر انتقادی فراهم گردد. همچنین استفاده از متون فلسفی و آموزه‌های حکمی به عنوان منابع تربیتی می‌تواند دانش و شناخت انسان از خود و جهان را تعمیق بخشد و در تربیت افراد توانمند در اخلاق و عقل نقش مؤثری داشته باشد. آموزش باید به گونه‌ای باشد که فرد نه تنها از نظر علمی و عقلانی رشد کند، بلکه فضایل اخلاقی و معنوی او نیز پرورش یابد و توانایی هدایت خود و دیگران به سوی کمال را پیدا کند. با تلفیق بینش‌های فارابی و ابن سینا می‌توان چارچوبی عملی برای تربیت جامع انسان ارائه داد که شامل آموزش عقل نظری و عملی، پرورش فضایل اخلاقی، توجه به سلامت روان و روح، و ایجاد فرصت‌های تجربه عملی و اجتماعی برای تقویت مهارت‌های شناختی و اخلاقی است. براساس نتایج حاصل از این پژوهش به پژوهشگران پیشنهاد می‌شود: در سطح برنامه‌ریزی درسی، پیشنهاد می‌شود منابع فلسفی و تربیتی به گونه‌ای انتخاب شوند که هماهنگی میان نظریه و عمل حفظ شود و دانش‌آموزان و دانشجویان بتوانند آموزه‌های فلسفی را در زندگی عملی و رفتار اجتماعی خود پیاده کنند. همچنین ایجاد برنامه‌های

and comparative methods in line with George Brady's framework. The philosophical reflections of these two thinkers reveal profound congruence in viewing existence as hierarchical and ordered, yet with distinct nuances in their conceptualization of being, knowing, and human nature. Al-Fārābī presents existence as a dynamic structure governed by emanation, where all beings derive from the First Cause and gradually attain perfection through

آموزشی ویژه برای ارتقای توانمندی‌های اخلاقی و عقلانی افراد، تأسیس کلاس‌ها و کارگاه‌های فلسفه و تفکر نقادانه، و طراحی فعالیت‌های گروهی و فردی که فرد را در موقعیت تصمیم‌گیری و ارزیابی اخلاقی قرار دهد، توصیه می‌شود. بهره‌گیری از روش‌های تربیت مبتنی بر فلسفه اسلامی و آموزه‌های فارابی و ابن سینا می‌تواند در پرورش نسلی با توانمندی‌های فکری، اخلاقی و روحی مؤثر باشد و زمینه ارتقای کیفیت زندگی فردی و اجتماعی آنان را فراهم سازد. در سطح سیاست‌گذاری تربیتی، توصیه می‌شود که نهادهای آموزشی و تربیتی با استفاده از این دیدگاه‌ها، برنامه‌های متناسب با رشد عقل، اخلاق و فضایل انسانی تدوین کنند و توجه ویژه‌ای به هماهنگی میان آموزش عقلانی و تربیت اخلاقی داشته باشند. با توجه به اهمیت پرورش انسان در فلسفه اسلامی، تأکید بر آموزش و پرورش همه جانبه که عقل، نفس، اخلاق و تجربه عملی را در برگیرد، می‌تواند در ارتقای کیفیت تربیت و تحقق کمال انسانی نقش کلیدی ایفا کند و راه را برای طراحی نظام‌های آموزشی و تربیتی مؤثر هموار سازد. از این رو، کاربرد عملی دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا نه تنها در حوزه فلسفه، بلکه در سیاست‌گذاری آموزشی، برنامه‌ریزی تربیتی و پرورش فردی و اجتماعی، ظرفیت قابل توجهی دارد و می‌تواند به تولید دانش و تجربه عملی در زمینه تربیت انسانی کمک کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The study entitled *An Examination of al-Fārābī and Avicenna's Views on Ontology, Epistemology, and Anthropology and Their Educational Implications* aims to explore the philosophical foundations and educational meanings derived from the works of two major Islamic philosophers, al-Fārābī and Avicenna. The research follows a qualitative approach using descriptive, analytical,

intellect. He divides existence into *wājib al-wujūd* (Necessary Being) and *mumkin al-wujūd* (contingent being), asserting that true understanding of the cosmos depends on recognizing the active intellect as the link between divine knowledge and human cognition (Farabi, 1985, 2000). Avicenna, while adopting this Neoplatonic framework, redefines it through his notion of *essential dependence*, maintaining that the world has no temporal beginning but possesses an essential origin rooted in the Divine. His ontological system highlights the emanative flow of being and the gradation of existence as the metaphysical foundation for human intellectual ascent (Gharavian, 1997). From an educational perspective, these ontological views imply that pedagogy should reflect the order and hierarchy of existence, guiding the learner progressively from sensory experience toward metaphysical understanding and union with the Active Intellect. This hierarchical conception of being becomes a model for gradual intellectual development and moral refinement within Islamic education.

In epistemology, al-Fārābī regards knowledge as a rational and staged process wherein the human intellect evolves through successive degrees—potential intellect, actual intellect, and acquired intellect—until it connects with the Active Intellect, the source of all intelligibles (Farabi, 1983, 1987). He thus identifies human perfection with intellectual perfection and sees education as the means of activating the intellect’s latent capacities. Sensory perception, imagination, and reasoning are integrated in this ascending process, which transforms the learner from mere receptor of data to an autonomous seeker of truth. Al-Fārābī’s epistemology leads to the pedagogical principle that instruction must respect the gradual nature of human cognition and harmonize empirical and rational methods. Avicenna expands this model by situating knowledge within the comprehensive structure of the soul’s faculties—sensation, imagination, estimation, and intellect—each of which must be cultivated for true understanding (Ibn Sina, 1978). His epistemology emphasizes the

interplay between experience and reason: sensory data provide material for intellective abstraction, while the intellect purifies and universalizes that data. Education, therefore, becomes a process of guiding the soul from perceptual multiplicity toward intellectual unity. Both philosophers affirm that the perfection of knowledge culminates in metaphysical realization and that pedagogy must integrate theoretical reflection with practical engagement to achieve wisdom and virtue.

Al-Fārābī’s anthropology portrays the human being as a rational and social creature endowed with innate potential for virtue and intellectual growth. The soul, composed of rational, appetitive, and spirited faculties, achieves harmony when reason governs the lower forces. Moral education, for him, is the art of moderating desires and disciplining impulses through habituation and reflection (Samadi, 2008; Tabatabaei, 1983). The perfect human, or *al-insān al-kāmil*, attains felicity (*sa’āda*) by realizing both theoretical and practical virtues, thereby contributing to the *virtuous city* (*al-madīnah al-fāḍilah*). This conception introduces a social dimension to ethics and education: individual perfection is inseparable from collective wellbeing. Al-Fārābī envisions the educator as a philosopher-mentor who, like the emanative intellect, transmits knowledge and virtue to learners. Thus, educational systems should aim not only at intellectual proficiency but also at moral formation and civic responsibility. Avicenna, while sharing this teleological view, anchors it more explicitly in psychological development. He describes the human soul as emerging from potentiality toward actuality through disciplined training, with the rational faculty as its guiding force (Ibn Sina, 1996, 2016). For Avicenna, virtue is not innate but acquired; hence education must begin early, before undesirable habits crystallize. This underscores the educator’s ethical duty to nurture dispositions of moderation, justice, and wisdom through practice, reasoning, and emotional balance. Both philosophers, therefore, establish education as the bridge between metaphysical understanding and ethical praxis.

In the domain of mystical philosophy, al-Fārābī develops a rational mysticism wherein the ascent of the intellect parallels spiritual purification. His system of emanation culminates in the unity of intellect and intelligible, symbolizing the human soul's return to its divine source (Farabi, 1985, 1992). This metaphysical vision shapes a spiritual pedagogy grounded in intellectual discipline and moral purification. Education, accordingly, is not confined to the transmission of information but becomes an existential journey of self-transformation. By linking reason and revelation, al-Fārābī reconciles philosophy with religion and envisions an ideal education that cultivates both rational inquiry and spiritual insight. Avicenna extends this synthesis by integrating mystical experience into his philosophical anthropology. His allegorical treatises—*Ḥayy ibn Yaqzān*, *Salamān wa Absāl*, and *Risālat al-Ṭayr*—depict the soul's liberation from corporeal attachments and its ascent toward divine unity (Ibn Sina, 1900, 1985, 2021). These narratives serve as metaphors for moral and spiritual education: the learner, like the bird escaping the cage, must transcend the senses and passions through discipline, contemplation, and love of truth. In this context, the teacher functions as the *Active Intellect*, a guide who awakens the learner's latent capacities and directs them toward ultimate knowledge. The educational implication is that intellectual training and spiritual exercise are interdependent stages of the same path toward perfection.

The comparative analysis between al-Fārābī and Avicenna reveals both convergence and divergence in their treatment of existence, knowledge, and human development. Both accept a hierarchical cosmos emanating from the Necessary Being and emphasize the centrality of intellect in achieving happiness. Yet al-Fārābī's philosophy is more civic and rationalistic, oriented toward constructing an ideal society through collective virtue and reason, whereas Avicenna's thought is more introspective, focusing on individual moral and intellectual actualization through the refinement of the soul. Al-Fārābī stresses the communal dimension of

education, arguing that true happiness arises in the *virtuous city* where knowledge and virtue are institutionalized (Farabi, 1985). Avicenna, however, underscores the inner dimension of education, proposing a differentiated curriculum based on individual aptitude and moral readiness (Shirazi, 1989). His advocacy of vocational and intellectual specialization anticipates modern educational differentiation, linking learning with social and economic function. Al-Fārābī's rational-mystical system offers a model for philosophical pedagogy founded on dialectic and virtue ethics, while Avicenna's psychological model provides a framework for progressive education that integrates cognitive, moral, and emotional growth. The synthesis of their ideas yields a comprehensive educational philosophy that unites reason, morality, and spirituality.

The educational implications derived from their systems suggest a multi-dimensional approach to human formation. Instruction must cultivate rational inquiry through logical and empirical methods, develop moral sensibility through habituation and reflection, and foster spiritual awareness through contemplation and self-knowledge. Both thinkers affirm that the purpose of education transcends utilitarian goals; it is the realization of human perfection (*kamāl al-insān*) through harmony between intellect, morality, and soul. Contemporary educators can draw from these insights to design curricula that balance intellectual rigor with ethical and spiritual education. By grounding pedagogy in the ontological hierarchy of being and the epistemological stages of knowing, Islamic philosophy offers a holistic model of learning as transformation of the self. The integration of al-Fārābī's rational discipline and Avicenna's psychological depth can thus provide a framework for cultivating autonomous, virtuous, and reflective individuals capable of contributing to both personal and collective flourishing. In conclusion, the philosophical heritage of these two great thinkers underscores that the ultimate aim of education is not merely knowledge acquisition but

the elevation of the human soul toward truth, virtue, and unity with the divine source of existence.

Tabatabaei, M. (1985). *The Beginning of Wisdom* (Translated by Ali Shirvani ed.). Dar al-Fikr.

References

- Farabi, A. N. M. (1983). *The Attainment of Happiness* (Edited by Ja'far Al Yasin ed.). Dar al-Andalus.
- Farabi, A. N. M. (1985). *Commentaries* (Translated by Fathali Akbari ed.). Porsesh Publishing.
- Farabi, A. N. M. (1987). *A Warning About the Path to Happiness* (Edited by Ja'far Al Yasin ed.). Dar al-Manahil.
- Farabi, A. N. M. (1992). *The Politics of the City* (Translated by Seyyed Ja'far Sajjadi ed.). Taba' va Nashr.
- Farabi, A. N. M. (2000). *The Opinions of the People of the Virtuous City* (Translated by Seyyed Ja'far Sajjadi ed.). Taba' va Nashr.
- Gharavian, M. (1997). *The Philosophical Teaching of Mohammad Taghi Mesbah Yazdi*. Shafaq Publishing.
- Ibn Sina, A. A. (1900). *The Collection of Treatises*. Al-Ilmiyyah Press.
- Ibn Sina, A. A. (1978). *The Salvation*. Al-Babi Al-Halabi.
- Ibn Sina, A. A. (1984). *The Commentaries* (Edited by Abdulrahman Badawi ed.). Al-Hayat al-Misriyyah al-Mali al-Kitab.
- Ibn Sina, A. A. (1985). *The Oriental Philosophies*. Ayatollah Mar'ashi Najafi Library Publications.
- Ibn Sina, A. A. (1996). *The Demonstration from The Healing*. Al-Amiriyyah Press.
- Ibn Sina, A. A. (2016). *The Metaphysics from The Book of Healing* (Edited by Hasan Hasanzadeh Amoli ed.). Bustan-e Ketab.
- Ibn Sina, A. A. (2021). *Collection of Treatises*. Iranian Institute of Philosophy Research Publications.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2003). *Teaching Philosophy*. International Printing and Publishing.
- Nasr, S. H. (2003). *Three Muslim Sages* (Translated by Ahmad Aram ed.). Franklin Publications.
- Pourasiab Dizaj, R. (2019). An Investigation and Analysis of Ontology in the New Islamic Culture and Civilization. *Journal of Jurisprudence and Civilization History*, 5(2), 1-14.
- Samadi, M. (2008). Substantial Motion and its Implications in Islamic Education. *Islamic Management Monthly*(77), 67-96.
- Shirazi, M. S. (1989). *The Transcendent Philosophy*. Mostafavi Publications.
- Tabatabaei, M. (1983). *The End of Wisdom* (Translated by Ali Shirvani ed.). Dar al-Fikr.